

## زندگی و آثار و مرگ ژوزه ساراماگو بهرام رحمانی



### ژوزه ساراماگو

ژوزه ساراماگو، شاعر، نویسنده و نمایشنامه‌نویس پرتغالی و یکی از برجسته‌ترین چهره‌های ادبی جهان روز جمعه، ۱۸ ژوئن 2010 در سن ۸۷ سالگی، در لانزاروت از جزایر قناری چشم از جهان فرو بست.

او، زندگی را در فقر و نداری و مبارزه در عرصه فرهنگی و سیاسی گذرانده و آثار گران بهایی نیز از خود برجای گذاشته است.

ساراماگو سال ۱۹۲۲ در ده کوچکی در Golega در یک خانواده فقیر کشاورز به دنیا آمد. پدرش کشاورز بود و مادرش زنی زحمتکش و بی‌سواد، او، سه سال پیش‌تر نداشت که خانواده‌اش از فشار فقر به لیسبون، پایتخت کشورشان پرتغال کوچ کرد. در آنجا بود که پدرش به عنوان مامور پلیس مشغول به کار شد. ژوزه، با وجود این که نمرات بسیار خوب در مدرسه داشت، اما به دلیل مشکلات مالی خانواده نتوانست تحصیل در دبیرستان را ادامه دهد و به ناچار به شاگرد آهنگری و مکانیکی روی آورد. بعدها به عنوان طراح صنعتی و کارمند اداری و سپس در یک انتشارات به عنوان خبرنگار کار کرد.

او، چهل ساله بود که نگارش را آغاز کرد. اولین رمانش با نام کشور گناه در ۱۹۴۷ به چاپ رسید. به دلیل ناکامی در یافتن ناشر برای رمان دوم، نوشتن را کنار گذاشت.

باین ترتیب ساراماگو، در بالای چهل سالگی توانست به عنوان نویسنده و روزنامه‌نگار کاری پیدا کند. و در این حرفه هم با سانسور و اختناق روبرو شد. او بیشتر زندگی خود را در دیکتاتوری سیاهی گذراند، که چکامپوشان و قدرمندان و آدم-کشان بر مردم کشورش تحمیل کرده بودند.

پیش از آن که وارد عرصه روزنامه‌نگاری بشود، آثاری از تولستوی، بودلر، هگل و دیگر نویسندگان را ترجمه کرده بود. اولین کتاب ساراماگو، «اشعار محتمل» نام دارد که در سال ۱۹۶۶، هنگامی که او ۴۴ سال داشت منتشر شده است.

او، در سن ۴۷ سالگی، برای پیش‌برد اهداف سیاسی، اجتماعی و فرهنگی متمرکز و هدفمند خود، وارد حزب کمونیست شد، که فعالیت آن در پرتغال قذغن بود و فعالیت زیرزمینی داشت. شهرت ساراماگو، پس از سقوط حکومت نظامیان در سال ۱۹۷۵، در حوالی ۶۰ سالگی آغاز شد. رمان‌های او، چون «امید در آلتزوی»، «یادبود»، و «سال مرگ ریکاردو ریس»، به عنوان پرخواننده‌ترین نویسنده پرتغال شناخته شد.

کتاب نام «کوری» و با «شهر کوران»، در سال ۱۹۹۵ منتشر شد معروف‌ترین اثر ساراماگو بود که به ده‌ها زبان، و همچنین چند بار به زبان فارسی نیز ترجمه شده است. سال 2008 هم بر اساس همین کتاب، فیلمی ساخته شد با بازی جولین مور و مارک رافالو.

شهرت ساراماگو، از مرزهای کشورش فراتر رفت و جهانی شد. تا این که در سال ۱۹۹۸، یعنی در ۷۶ سالگی، جایزه ادبی نوبل را از آن خود ساخت.

او در سخنرانی خود در مراسم دریافت جایزه ادبی نوبل خود، گفت که داستان‌گویی را از پدر بزرگ خود فرا

صفحه 2

## ببینیم

### بهروز شیدا



### گفتاری برای فیلمی خیالی؛ تکه‌هایی به هم پیوسته از متن و حاشیه جام جهانی 2010

آنچه می‌خوانید گفتاری است که برای فیلمی خیالی نوشته شده است؛ فیلمی خیالی در مورد جام جهانی 2010؛ هیجده تکه به هم پیوسته از متن و حاشیه. آن فیلم خیالی هرگز ساخته نخواهد شد. این گفتار اما، در پایان هر تکه از تصویری ثابت سخن می‌گوید تا آن فیلم خیالی را به یاد آورد.

1 پرسش‌های یک متن را ببینیم: فوتبال مذهب است؟ جشن است؟ بازار است؟ زیبایی است؟ مخدر است؟ علم است؟ هنر است؟ رقابت است؟ بازی است؟ ابزار قدرت است؟ صحنه بیوندها است؟ صحنه شکوه حضورها است؟ صحنه دریغ غایب‌ها است؟ تصویر ثابت. یک توپ فوتبال در هوا.

2 غیاب دو خنده را ببینیم: در جام جهانی 2010 دو خنده غایب‌اند: خنده رونالدینیو، (1) خنده زلاتان ایبراهیموویچ. (2)

رونالدینیو همه چیزهایی را برده است که برای زلاتان ایبراهیموویچ آرزو است؛ دست نایافتنی شاید: در سال 2002 با برزیل جام جهانی را می‌برد؛ در سال‌های 2004 و 2005 به عنوان بهترین فوتبالیست جهان انتخاب می‌شود؛ (3) در سال 2005 توپ طلایی را می‌برد؛ (4) در سال 2006 با باشگاه بارسلون جام باشگاه‌های اروپا را می‌برد. رونالدینیو در پورتو آگره به دنیا آمده است؛ در 21 مارس سال 1980. رونالدینیو از فوتبال ساحلی آغاز می‌کند؛ درست مثل همه پا برهنه‌گانی که زیر خورشید برزیل قد می‌کشند. توپ‌های قوسی او یادگار آن روزها است. باشگاه چرمیو منزل اول او است؛ سکوی پرواز به سوی اروپا. در سال 2001 به باشگاه پاریس سن ژرمن رود. جشن پرسکوه بلوغ او اما، در باشگاه بارسلون برپا می‌شود؛ در سال 2003. جهان ناگهان به رونالدینیو می‌نگرد؛ با جشنی حیرت‌زده. فوتبال دیگری متولد می‌شود؛ بازی‌گوشانه؛ پرخنده؛ شعبده مطلق. هزاران کودک و نوجوان در همه جای جهان رونالدینیوهای دیگری هستند: نوجوانی، در حالی که با توپ چرمی مستعمل شانه و سر می‌زند، به سوی نانوائی می‌رود در نوار غزه تنها. کودکی توپ پلاستیکی را بر پشت گردن گذاشته است، شنا می‌رود بر اسفالت داغ رامهرمز. نوجوانی که سربندی سیاه چون رونالدینیو بسته است به خانه مادر بزرگ خسته می‌رود؛ زیر برف سنگین استکهلم. تکثیر رونالدینیو بی‌مرز است؛ در افق طلوع است.

خورشید هم اما، می‌میرد؛ گاه نمی‌زود؛ گاه کمی زود؛ گاه سخت زود. در جام جهانی 2006 برزیل در یک چهارم نهایی به فرانسه می‌بازد؛ روز اول جولای. رونالدینیو انگار همان روز غروب می‌کند. می‌میرد پشت شب؟

رونالدینیو در 7 جولای سال 2008 باشگاه بارسلون را ترک می‌کند؛ به مقصد باشگاه آ. ت. میلان؛ باشگاه سیلویو برلوسکونی، سیاستمدار کلان سرمایه‌داری که سلطان جهان تاریک خویش است. ستاره‌گان بسیاری بر نیمکت باشگاه آ. ت. میلان به پایان راه رسیده‌اند. رونالدینیو اما، بر نیمکت نمی‌نشیند؛ بر زمین باز هم می‌چرخد، می‌دود، گاه می‌خندد. در فصل 2010 - 2009 همه توان را توشه می‌کند؛ خورشید اما، پر نمی‌گشاید. دونگا، (5) مربی تیم ملی برزیل، متقاعد نمی‌شود؛ رونالدینیو را برای جام جهانی بر نمی‌گزیند. غیاب بزرگ رقم می‌خورد. رونالدینیو قربانی بزم‌های شبانه می‌شود.

زلاتان ایبراهیموویچ در مالمو به دنیا آمده است؛ در 3 اکتبر سال 1981؛ از پدری بوسنیایی و مادری کروات؛ مهاجرانی حاشیه‌نشین. پدر و مادرش از یکدیگر جدا شده‌اند در دوران کودکی او. عشق او به خانواده اما، هرگز نمرده است. بازوهای او شاهد این مدعا است، پر از خال‌کوبی نام‌های همه اعضای خانواده؛ موضوعی برای تحقیق روان-شناسان.

قصه او شاید هنگامی آغاز می‌شود که به باشگاه مالمو می‌رود؛ در سال

صفحه 6

## اطلاعی‌ها

صفحه 5

## زندگی و آثار ... بهرام رحمانی

گرفته است: «پیرمرد خواندن و نوشتن نمی‌دانست، اما باهوش‌ترین آدمی بود که در عمرم دیدم.» ژوزه ساراماگو، در رمان برنده جایزه نوبل ادبی ۱۹۹۸ به نام «کوری»، دنیا را برای خواننده ترسیم کرده و حکایت زندگی در کشور کورها را تعریف می‌کند. «کوری»، حکایت بازگشت به توحش و بربریت، بلکه ماقبل آن و بدتر از آن است.

ساراماگو، در این رمان، خواننده را در سفری از یک جامعه متمدن و امروزی به یک جامعه وحشی با خصوصیات و جنبه‌های درنده‌خویی می‌برد. او خواننده را در این سفر، با ارزش‌های انسانی بیش از پیش آشنا می‌کند. مقدمه و لازمه این آشنایی، شناخت بعد حیوانی و خلق و خوی وحشی‌گری در انسان است. نویسنده با بردن خواننده به عمق توحش، او را با وحشی‌گری و خلق و خوی حیوانی در هنجارهای اجتماعی امروز آشنا می‌کند. این اثر، خواننده را با خود به جایی می‌برد که در آنجا هیچ چیز مایه فخر و مباهات نیست. پزشکی و دزد و فاحشه و فیلسوف در آنجا با هم برابرند چرا که این خصوصیات خوب یا بد، تنها متعلق به جامعه متمدن انسانی می‌باشد نه جوامع حیوانی. در جوامع حیوانی تنها یک نفر با آلت و ابزاری خاص که عمدتاً نامش، قدرت است، رهبری گروه یا دسته را به عهده می‌گیرد. در دنیایی که ساراماگو برای خواننده ترسیم می‌کند دقیقاً به مثابه جامعه‌های حیوانی، قدرت مطلق وجود دارد که گروه برای بهره‌مند شدن از امکانات اولیه‌ای چون غذا و پوشاک باید فرمان‌پذیر صرف آن قدرت برتر باشد. در چنین جامعه‌ای، دیگر نه پیوند خانوادگی معنی دارد، نه تعهدات اخلاقی و نه حتا رعایت شئونات اولیه انسانی. در جامعه‌ای که برای به دست آوردن قوت لایمونی، دیگر پول و دارایی مالی ارزشی ندارد و زنان مجبورند که برای سیر کردن شکم خود و همسرانشان خویشتن را به قدرت گروه عرضه کنند و... تا زندگی ادامه یابد. ولی آیا بر این نوع زیستن، می‌توان نام زندگی نهاد؟ بله! اما نه زندگی انسانی! زندگی حیوانی تنها نام ممکن برای این نوع از ادامه حیات است. «کوری» را «اسدالله امرایی» به فارسی برگردانده است.

در سال ۱۹۶۶ مجموعه شعر «اشعار محتمل» را به چاپ رساند. از سال ۱۹۶۸ ساراماگو به فعالیت روزنامه‌نگاری پرداخت و در عین حال سیاست را هم رها نکرد. او، با حفظ مواضع انتقادی خود در ۱۹۶۹ عضو حزب کمونیست شد.

بعدها با انتشار کتاب بالتازار و بلموندا در ۱۹۸۲ به شهرتی جهانی رسید. رمانی که به انحطاط دربار پرتغال در قرن شانزدهم میلادی می‌پردازد. ساراماگو، از دوران کودکی خود که آن را تا پانزده سالگی به رشته تحریر در آورده، می‌گوید: «این دوران بیش‌ترین تأثیر را در شکل‌گیری شخصیت من داشت و من در واقع به عنوان یک بچه رعیت باقی ماندم...»

بر اساس رمان خاطرات کودکی وی ابرایی توسط Azio Corghi ساخته شده است که در سالن بزرگ ابرای شهر میلان در ایتالیا به روی صحنه رفت. او خود آثارش را در ادامه سنت ادبی اروپایی نامیده است.

داستان‌های او که با لحنی طنزآمیز نگاشته شده‌اند، معمولاً شرح رویدادهای تاریخی و یا حوادث تخیلی-اند که در واقع به انتقاد وضع موجود در جامعه می‌پردازند. انتقاد به سنت‌های مذهبی و بی‌عدالتی اجتماعی در محور آثار این نویسنده قرار دارند.

او، درباره شخصیت‌های رمانش می‌گوید: «شخصیت‌های من آدم‌های ساده هستند، نه خیلی زیبا و نه خیلی زشت که در موقعیت‌های خاص به دلیل احساس دوستی و یا عشق، به یکدیگر می‌رسند.» شخصیت‌های این داستان‌ها معرفیتی ندارند. داستان تخیلی در یک شهر ناشناخته اتفاق می‌افتد. به دنبال شیوع بیماری مسری کوری، تعداد زیادی در شهر بدان مبتلا می‌شوند. دولت برای جلوگیری از سرایت این بیماری، مبتلایان را در بیمارستانی در خارج از شهر در قرنطینه نگاهداری می‌کند. در این کتاب سردرگمی انسان‌ها و مناسبات اجتماعی نادرست و اطاعت کورکورانه به انتقاد کشیده می‌شوند. در واقع بیماری کوری برای او نوعی تمثیل برای نابینایی در عقل و قدرت درک انسان‌هاست.

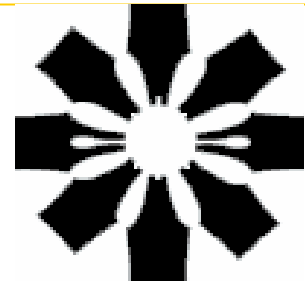
وی در رمان «مقاله‌ای درباره شفافیت»، به واکنش‌های یک دولت در نظام دموکراسی به انتخاباتی می‌پردازد که مورد مخالف شرکت‌کنندگان در انتخابات قرار گرفته است. ساراماگو، درباره این داستان تخیلی که لحنی طنزآمیز و پیامی سیاسی دارد، می‌گوید: «من پیغمبر نیستم، در اقتصاد دست ندارم، سیاست‌مدار و نظامی هم نیستم. من فقط یک نویسنده‌ام و می‌خواهم توجه انسان‌ها را به این موضوع جلب کنم که سیستم دموکراسی کارکرد درستی ندارد. من نمی‌دانم که چه بهتر است و چطور می‌توان جهان را نجات داد. من فقط این را می‌دانم که دنیای فعلی بیمار است.»

در رمان مقاله‌ای درباره شفافیت که به عنوان کتاب بینایی و یا بینایی نیز به فارسی ترجمه شده، در یک سرزمین نامعین به یکباره در انتخابات درصد زیادی با آراء سفید شرکت می‌کنند. انتخاباتی دوباره صورت می‌گیرد ولی باز درصد آراء سفید در صندوق‌های رای بیش‌تر می‌شود. در این‌جا حکومت به دنبال مقصر این موضوع در همه جا می‌گردد و رفته‌رفته به استفاده از خشونت و ابزار نظام دیکتاتوری سوق می‌یابد. شرایط فوق‌العاده اعلام می‌شود و نهادهای اجتماعی بسیاری تعطیل می‌گردند و در نهایت دولت خود به دنبال جنایت‌کارانی می‌گردد که فرد مقصر را به قتل برسانند.

در این کتاب ساراماگو چهره دوگانه دموکراسی را به انتقاد می‌کشد: «مهم‌ترین ابزار قدرت در جهان را سیاست در اختیار ندارد، بلکه قدرت اصلی در اختیار اقتصاد است. شرایط مسخره‌ایست. قدرت واقعی در دست نهادهایی است که دموکراتیک نیستند. به بیان دیگر من به عنوان یک شهروند نمی‌توانم مدیریت میتوسوبیسی یا زیمنس و یا شرکت‌های چند ملیتی دیگر را تعیین کنم. دولت‌ها ابزار سیاسی در دست قدرت اقتصادی هستند.»

او، «در غیاب مرگ» با طنز ویژه خود، زندگی را به تمسخر می‌گیرد. در این کتاب، مردم پیر می‌شوند، اما نمی‌میرند. به دنبال آن، کلیسا به مبارزه‌ای برای بازگشت مرگ می‌پردازد.

رمان‌های ژوزه ساراماگو امروزه در شمار پرفروش‌ترین کتاب‌ها در جهانند و به زبان‌های گوناگون از جمله فارسی ترجمه شده‌اند. از جمله ترجمه‌های فارسی آثار او می‌توان از کتاب‌های بالتازار و بلموندا ۱۹۸۲، بلم سنگی ۱۹۸۶، تاریخ محاصره لیسبون ۱۹۸۹، انجیل به روایت عیسی مسیح صفحه 3



**بانگ** آخر هر ماه منتشر می‌شود

سردبیر: بهرام رحمانی

آدرس ایمیل:

[bahram-rahmani@ownit.nu](mailto:bahram-rahmani@ownit.nu)

آدرس سایت کانون:

[www.iwae.org](http://www.iwae.org)

**چند توضیح:**

- بانگ، مطالبی را درج می‌کند که تنها برای این نشریه ارسال شده‌اند.

- مطالب بانگ، با «ورد فارسی» تایپ شوند و بیش‌تر از دو صفحه 4 نباشند.

- مسئولیت مطالبی که در بانگ درج می‌شوند با نویسندگان آن‌هاست.

**منشور**

**کانون نویسندگان ایران (در تبعید)**

۱- دفاع از آزادی اندیشه و عقیده برای همه افراد و گروه‌های عقیدتی و قومی بدون هیچ حصر و استثناء.

۲- هرکس می‌تواند افکار و عقایدی که خود می‌پسندد، داشته باشد و هیچ فرد یا گروه یا مرجعی مجاز نیست افکار و عقاید خود را بر دیگران تحمیل و یا از ابراز عقیده و برخورد آزادانه افکار و عقاید جلوگیری کند.

۳- دفاع از آزادی بیان و نشر، و اشاعه افکار و عقاید و آثار فکری (هنری، فرهنگی، فلسفی و...) با استفاده از کلیه وسایل ممکن.

۴- مبارزه با هرگونه تبعیض و استثمار فرهنگی.

۵- در استقلال کانون از همه جمعیت‌ها، احزاب و سازمان‌های سیاسی اعم از مستقل یا وابسته به هر نوع نظام حکومتی، کانون ضمن آن که

موظف به دفاع از کلیه حقوق و آزادی‌هایی است که با آزادی اندیشه و بیان و نشر و رشد فکری و فرهنگی جامعه ارتباط دارند، نمی‌تواند و نمی‌باید به هیچ شکلی تبدیل به ابزار یا محملی برای فعالیت هیچ جمعیت، حزب یا سازمان سیاسی خاصی شود.

۶- همکاری با کلیه کانون‌ها و انجمن‌های مشابهی که بدون داشتن وابستگی به گروه، جمعیت، سازمان یا حزب سیاسی خاص، از آرمان‌های عام آزادی‌های فرهنگی و اجتماعی دفاع می‌کنند...

## زندگی و آثار ... بهرام رحمتی

۱۹۹۱، کوری ۱۹۹۵، همه نام‌ها ۱۹۹۷، غار (۲۰۰۱)، بینایی ۲۰۰۴، نام برد.

ساراماگو، یکی از نویسندگانی است که در ایران بسیار شناخته شده است. نخستین کتابی که از او به زبان فارسی منتشر شد، مجموعه داستان «تقریباً شی» نام دارد که توسط علیرضا زارعان از زبان ایتالیایی ترجمه و توسط نشر معیار در سال ۱۳۷۷ منتشر شد. این کتاب که در برگزیده شش داستان کوتاه تخیلی است، پس از دریافت جایزه نوبل ادبیات توسط ساراماگو یکبار دیگر تجدید چاپ شد.

ساراماگو در ایران، پس از دریافت جایزه نوبل ادبیات و انتشار رمان «کوری» با ترجمه مینو مشیری که از سوی نشر علم در خرداد ماه سال ۱۳۷۸ منتشر شد، به شهرت رسید.

رمانی که با فاصله زمانی بسیار کوتاه توسط اسدالله امرایی (انتشارات مروارید) و مهدی غبرایی (نشر مرکز) هم‌روانه بازار کتاب شد. از سال ۱۳۷۸ که نخستین نسخه ترجمه این رمان راهی بازار کتاب شد، با چاپ‌های پیاپی که از این سه ترجمه منتشر شده، تاکنون این کتاب بیش از ۵۰ هزار نسخه در ایران به فروش رفته است. اتفاقی که در یک دهه گذشته کمتر در بازار کتاب ایران شاهد آن بودیم.

رمان «بلم سنگی» یکی از رمان‌های تخیلی ساراماگو است که از سوی مهدی غبرایی (انتشارات هاشمی) و کیومرث پارسای (نشر علم) ترجمه و منتشر شده است. ترجمه مهدی غبرایی تاکنون سه بار تجدید چاپ شده است.

ساراماگو، در گفتگویی «تاریخ محاصره لیبیون» را مهم‌ترین کتاب خود عنوان کرده است. این کتاب را تاکنون عباس پژمان- (انتشارات هاشمی) و کیومرث پارسای (نشر علم) به فارسی برگردانده‌اند. ترجمه عباس پژمان از کتاب «تاریخ محاصره لیبیون» تاکنون دو بار تجدید چاپ شده است.

برخی از منتقدان بر این عقیده اند که رمان «همه نام‌ها» پس از کوری مهم‌ترین اثر این نویسنده پرتغالی زبان به شمار می‌رود. این رمان را عباس پژمان (انتشارات هاشمی) و کیومرث پارسای (نشر علم) به فارسی برگردانده شده‌اند. ترجمه عباس پژمان از این رمان تاکنون چهار بار باز نشر شده است.

رمان «سال‌مرگ ریکاردویش»، یکی از آثار مهم ساراماگو به شمار می‌رود که به شیوه نداعی معانی پیش می‌رود و تنها یک ترجمه از این کتاب را عباس پژمان از سوی انتشارات هاشمی روانه بازار کرده و تاکنون سه بار تجدید چاپ شده است.

رمان «بالتازار و بلموند» به گفته مصطفی اسلامی، مترجم این کتاب یکی از مهم‌ترین آثار ساراماگو به شمار می‌رود، این کتاب از سوی انتشارات مروارید در سال ۱۳۸۰ منتشر شده است و به زودی چاپ دوم آن منتشر خواهد شد.

«قصه جزیره ناشناخته» نیز توسط محبوبه بدیعی ترجمه و از سوی نشر مرکز منتشر شده است. اسدالله امرایی نیز این قصه را در کنار چند قصه دیگر ساراماگو در کتابی با عنوان «شوکران شیرین» ترجمه کرده است.

این کتاب از سوی انتشارات مروارید منتشر شده است.

رمان «مبانی خطاطی و نقاشی»، آن‌گونه که از اسم آن برمی‌آید، مخاطب را بیشتر دچار این شک و تردید می‌کند که این کتاب تحلیلی است درباره مبانی خطاطی و نقاشی. اما این کتاب نیز در شمار رمان‌های ساراماگو به شمار می‌رود. محور اصلی این رمان درباره یک نقاش است. این کتاب توسط کیومرث پارسای ترجمه و از سوی انتشارات نوکنده منتشر شده است.

رمان «بینایی»، یکی از مهم‌ترین کتاب‌های ساراماگو به شمار می‌رود. این رمان توسط کیومرث پارسای از سوی انتشارات علم منتشر شده است و تاکنون چهار بار تجدید چاپ شده است.

«بزرگ‌ترین گل دنیا»، تنها کتابی است از ژوزه ساراماگو در گروه سنی نوجوانان که به فارسی ترجمه شده است. این کتاب توسط مهرا مهران فرهادزادگان از سوی نشر خورشید خانوم منتشر شده است.

رمان «در ستایش مرگ»، یکی از آخرین کتاب‌های ساراماگو به شمار می‌رود که ماه گذشته با ترجمه شهریار وقفی‌پور از سوی انتشارات مروارید منتشر شده است. به گفته شهریار وقفی‌پور، ترجمه نام این رمان در فارسی «مرگ با وقف» است که او ترجیح داده نام «در ستایش مرگ» را برای این کتاب انتخاب کند. ترجمه دیگری نیز از این رمان با عنوان «هجوم دوباره مرگ» توسط کیومرث پارسای منتشر شده است.

جدیدترین رمانی که از ژوزه ساراماگو به فارسی برگردانده شده است، «سفر فیل» نام دارد. این کتاب نیز جز آخرین آثار ساراماگو به شمار می‌رود و توسط زهرا رهبانی از سوی انتشارات گل‌آذین منتشر شده است.

آخرین کتابی که از ژوزه ساراماگو در پرتغال منتشر شده است و به تازگی ترجمه انگلیسی منتشر شده است، یادداشت‌های وبلاگی ساراماگو است.

ساراماگو در سال ۲۰۰۸ برای ارتباط بیشتر با مخاطبانش و انتشار بی‌واسطه افکار و اندیشه‌هایش وبلاگی راه انداخت و در پست‌های این وبلاگ اقدام به انتشار مطالبی درباره مسائل روز و یادداشت‌های روزانه‌اش کرد.

مطالب کتاب یادداشت‌ها نیز شامل یادداشت‌های ساراماگو از فاصله زمانی سپتامبر ۲۰۰۸ تا اگوست ۲۰۰۹ است. مصطفی اسلامی، به تازگی ترجمه این کتاب را آغاز کرده و قرار است این کتاب از سوی انتشارات نیلوفر منتشر شود.

مینو مشیری نیز در حال ترجمه این کتاب است. او عنوان این کتاب را «یادداشت‌های رایانه‌ای» انتخاب کرده است. این کتاب از سوی نشر ثالث منتشر خواهد شد.

او، در اوایل دهه ۹۰ قرن بیستم پس از این که دولت محافظه‌کار در کشورش قدرت را گرفت، از شرکت رمان «انجیل به روایت عیسی مسیح» برای رقابت در جایزه ادبی اروپا جلوگیری کرد، کشورش را ترک کرد. از آن زمان او همراه همسر روزنامه‌نگارش «پیلار دل ریو» در لانزاروت سکونت گزید.

ساراماگو، روشنفکر و مبارز سیاسی رادیکال و معترض بود که هرگز در برابر مقامات دولتی و مراجع دینی سر خم نکرد. وقتی در سال ۱۹۹۱، کتاب او «انجیل به روایت عیسی مسیح» منتشر شد، واتیکان کتاب او را، که تصویری مغایر با کلیسا از پيشواي مسيحيت داده بود، محكوم كرد

و او را «کافر» خواند، ساراماگو با همان آرامش همیشگی، در این مورد گفته بود: «چرا داد و قال می‌کنید؟ خوب من خدای شما را قبول ندارم.»

آخرین رمان ساراماگو، به نام «قابیل» برداشتی تازه از دعوی خونین پسران «حضرت آدم» است در عهد قدیم (تورات)، که ساراماگو آن را «منشور خشونت و بی‌رحمی» خوانده است.

ژوزه ساراماگو، که در برخی از ترجمه‌ها در ایران با تلفظ اسپانیایی خوزه ساراماگو، نامیده شده، شماری از جوایز ادبی را در پرتغال و در سطح بین‌المللی دریافت کرده است. از جمله این جوایز می‌توان از جایزه ادبی کامو در ۱۹۹۵ و ۱۹۹۸ در سن ۷۶ سالگی جایزه نوبل نام برد. واتیکان در ۱۹۹۸ زمانی که ساراماگو به دریافت جایزه نوبل نائل شد آن را تاسف‌بار خواند و از تصمیم‌گیری سیاسی در اهدای جایزه به وی نام برد.

آنا کلوبوگا، استاد زبان پرتغالی دانشگاه ماساچوست است. او در انتشار نشریه «مطالعات فرهنگی و ادبی پرتغال: «درباره ساراماگو»، تنها شماره‌ای که به زبان انگلیسی آثار او را بررسی کرد، همکاری داشت. او توانست از طریق ایمیل با ساراماگو مصاحبه‌ای انجام دهد که از جمله سئوال و جواب‌ها عبارتند از:

شما نخستین نویسنده پرتغالی زبانی هستید که جایزه نوبل ادبی را دریافت کردید (سال ۱۹۹۸) آیا این امتیاز بر هویت شما در مقام نویسنده، یا ضرب آهنگ روانی نوشته‌ها یا ارتباط با خوانندگان تأثیری گذاشته است؟

من همان آدم قبلی‌ام. با همان نظم و ترتیب کار می‌کنم. عادت‌هایم عوض نشده، دوستانم عوض نشده‌اند، از سیر و سلوک گذشته دست نکشیده‌ام. نوبل مرا تبدیل به شهروندی خوب یا بد نکرده است.

در کار نویسندگی، ژانرهای متعددی را امتحان کرده‌اید اما از دهه ۸۰ میلادی به بعد، بیشتر رمان نوشته‌اید و چند نمایشنامه نیز کار کرده‌اید از جمله «شب» (۱۹۷۹) و «به نام خدا» (۱۹۹۳) گویا شعر گفتن را ترک کردید. ساراماگو رمان‌نویس با ساراماگو نمایش‌نامه‌نویس، شاعر و رساله‌نویس چه فرقی‌هایی دارد؟

توفیقم در رمان‌نویسی از نگارش نمایشنامه و رساله یا سرودن شعر بیشتر است. اما خاطرنشان می‌کنم بدون همان اندک توانایی در سایر موارد نیز، نمی‌توانستم رمان‌نویس باشم. من خود را رمان‌نویس نمی‌دانم بلکه رساله‌نویس ناکامی هستم که رمان‌نویسی را به علت ضعف در رساله‌نویسی شروع کرد.

رمان‌های تاریخی عمده‌ای که در دهه ۱۹۶۰ نوشتید از «بالتازار و بلموند» تا «انجیل از زبان مسیح» (۱۹۹۱) اولین مجموعه روایت کلان در آثار شما را تشکیل می‌دهند. بیشتر خوانندگان کتاب‌های شما مرز مشخص و جداکننده‌ای بین این روایت‌ها و آثار بعدی‌تان یعنی سه رمان تمثیلی دهه ۱۹۹۰ «کوری»، «همه نام‌ها» و «غار» را تشخیص می‌دهند.

استمرار و تغییر در نوشتار شما در دو دهه گذشته را چگونه متوازن ساخته‌اید؟

در نخستین مجموعه روایتی که نام برید رمان «برخاسته از زمین» هم جای می‌گیرد. این همان رمانی بود که «گونه روایتی» متمایز خود را که شاخص کارهایم شد در آن به کار گرفتم. بازتاب داستان‌های کوتاهی که با عنوان «تقریباً یک شی» نوشته بودم در رمان‌های مجموعه دوم به خوبی مشخص است. در ضمن، نباید از ستون‌های روزنامه‌ای «از این دنیا و آن

صفحه ۴

## زندگی و آثار ... بهرام رحمانی

دنیاء (1971) و «اثاثیه يك مسافر» (1973) غفلت كنند. همین‌ها بستر رویش آثاری شد که در سال‌های بعد نوشتیم. در مورد مرز مشخص و جداکننده دو مجموعه رمان‌هایم با ذکر استعاره مجسمه و سنگ پاسخ شما را می‌دهم؛ در مقطع نگارش آثارم تا مرحله اتمام رمان «انجیل از زبان مسیح»، مجسمه‌ها را توصیف می‌کردم. مجسمه، سطح پرداخت‌شده و تشکیل بیرونی سنگ است. از مرحله آغاز نوشتن رمان «کوری» و رمان‌های بعدی، به دل سنگ رخنه کردم، به همان فضایی که خود سنگ هم نمی‌داند صورت بیرونی‌اش چگونه است!

اگر کسی که آثارتان را خوانده به شما بگوید که مشتاق خواندن رمان‌هایتان است، کدامیک را برای شروع به او توصیه می‌کنید؟

من «سفر به یرتغال» را، که در سال 1981 منتشر شد، توصیه می‌کنم. اگر آن خواننده فرضی پیشنهادم را بپذیرد، شک ندارم که از توصیه‌ام ممنون خواهد شد. برخی از منتقدان آثارتان، گفته‌اند شما اخلاق-گرایی سیاسی هستید. در جایگاه نویسنده، روشن‌فکر و انسان، به کدامیک از اصول اخلاق اجتماعی و سیاسی صحنه می‌گذارید؟

در رمان «تقریباً يك شی» عبارتی بدین مضمون در کارل مارکس و فردریش انگلس نقل شده: «اگر انسان به دست شرایط شکل می‌گیرد، پس باید خود نیز به شرایط، شکلی انسانی ببخشد.» آنچه برای تبدیل شدن به «اخلاق‌گرای سیاسی» نیاز داشتیم، در منطق این عبارت یافتیم.

از حوادث یازدهم سپتامبر بارها و بارها شنیده‌ایم که دنیا تغییر کرده است. آیا شما موافقت می‌کنید؟

دنیا پیش از آن واقعه نیز تغییر کرده بود، بیست یا سی سال گذشته هم فرآیند تغییر ادامه داشت. تمدنی می‌میرد و تمدن جدیدی متولد می‌شود. این اولین بار نیست که چنین تحولی رخ می‌دهد. اما در ذهن جمعی مردم آمریکای شمالی يك تغییر واقعی رخ داده است. آن‌ها همیشه از این بابت خیال‌شان آسوده بود که هیچ بلایی به جز بلایای طبیعی، نمی‌تواند آمریکا را تهدید کند. آنان اکنون شکنندگی زندگی، آن شکنندگی منحوسی را که با شدت و ضعف در زندگی بقیه مردم دنیا وجود دارد، تجربه کرده‌اند. آن‌ها فهمیده‌اند که خود نیز بنیادگرایی، از همان نوعی که تفرعن بی‌شرمانه‌ای در وجود و شخصیت‌شان به وجود آورده تا نسبت به وقایع دنیای اطراف-شان بی‌خیال باشند و روابط خود را با دنیای غیرآمریکایی یا به اصطلاح بی‌گانه، بر همان اساس بنیاد گذارند. اکنون ترس زیر پوست-شان دویده. اما من از این بیم دارم که آن‌ها این ترس را با تشدید تفرعن و استکبارشان جبران کنند.

در آثارتان بین تامل در گذشته و پیش‌بینی آینده، بین فضای آرمان شهری و غیرآرمان شهری، همزیستی برقرار کرده‌اید. نظم (یا بی‌نظمی) نوین جهانی در بیست سال آینده را چگونه می‌بینید؟

من پیش‌گو نیستم. به یقین انسان بیست سال آینده با ما تفاوت خواهد کرد. من مطمئن نیستم ما و آن‌ها بتوانیم یکدیگر را درک کنیم.

درباره مساله نظم نوین جهانی، در حال حاضر، آمریکا چنین آرایشی را برای خود سودمند می‌داند و بر دنیا تحمیل می‌کند. شاید فردا، چین رهبری دنیا را بر عهده بگیرد. یعنی چینی که کاپیتالیسم را پذیرفته و عملی کرده باشد. آن‌گاه آمریکا يك بار دیگر ترس را تجربه خواهد کرد.

و آخرین سؤال در سن هشتاد سالگی چه طرح یا آثاری در دست تهیه دارید؟

سفرهایم را کم کرده‌ام تا بیش‌تر بنویسم. مقصد سفرهایم را طوری انتخاب می‌کنم که به درد کارم بخورد. ششمین جلد «دفترچه‌های لانزاروت» را چاپ خواهم کرد و امیدوارم رمان جدیدم، «مرد تکثیرشده»، به زودی تمام شود و آن را منتشر کنم.

او، بالای ۸۰ سال داشت و بلاگ راه انداخت؛ رگ و راست با روند جهانی شدن مخالفت کرد؛ بیش‌تر با جنبش رادیکال «اتک» که جنبشی عمومی بر علیه سیستم سرمایه‌داری است نزدیکی نشان داد، و در وبلاگ خود به رهبران امروز اروپا، از سیلیوی برلسکونی و نیکلا سرکوزی تا پاپ را شدیداً مورد انتقاد قرار داد.

نیکتاتورها و گرایش‌های راست حاکم بر کشورها، در حالی که نویسنده منتقد و با مخالف سیاست‌ها آن‌ها زنده است آثار او را ساتسور می‌کنند؛ تهدید، زندانی، شکنجه و حتا اعدام یا ترور می‌کنند؛ به تبعید و ادارش می‌کنند. اما پس از آن که همان نویسنده معروف در تبعید، جان می‌سپارد برای او اشک تماشای می‌ریزند و حتا برای برگرداندن جنازه او به «وطن»، تدارک-های آن‌چنانی می‌بینند تا در افکار عمومی سیاست‌های خود را موجه جلوه دهند.

آنیبال کواکو سیلوا، رییس جمهور پرتغال از جناح راست در مرگ او گفت: «ژوزه ساراماگو به عنوان نقطه اصلی در عرصه پهناور ادبی ما باقی خواهد ماند و باید هرچه بیش‌تر توسط نسل‌های جدیدی که از راه می‌رسند خوانده و شناخته شود».

گابریل گاناویلاس، وزیر فرهنگ پرتغال با هوایی‌های دولتی پرتغال وارد جزیره لانزاروت شد تا مراتب تسلیت خود را به بازماندگان این نویسنده بزرگ ابراز کند. دولت پرتغال نیز دو روز شنبه و یکشنبه را به عنوان روزهای وداع با این نویسنده اعلام کرد.

خوزه لوپیس رودریگز زاپاترو، نخست وزیر اسپانیا هم در پیام تسلیتی که برای بیوه ساراماگو ارسال کرد از «تاثیر عمیق‌اش» درباره مرگ نویسنده‌ای که «واژه‌هایم سراسر دنیا را دنورزیده» و «صدای ضعیفان» بود، سخن گفت.

ژوزه ساراماگو، با علاقه در مورد مسایل سیاسی روز اظهار نظر می‌کند. در دیداری که از رام‌الله داشت او اشغال مناطق فلسطینی‌نشین را توسط اسرائیل با روش حکومت نازی‌ها و به وجود آوردن اردوگاه‌های کار اجباری آشویتس و بوخن والد مقایسه کرد و گفت: «اسرائیلی‌ها زندگی فلسطینیان را در یک اردوگاه اداره می‌کنند.» با وجود این که اعتراضات زیادی به این مواضع او گرفته شد اما هرگز حرف خود را پس نگرفت. وقتی ناشر بزرگ آلمانی (روولت) از ساراماگو درخواست کرد که حرف خود را پس بگیرد، او حرف خود را پس نگرفت، بلکه ناشر خود را عوض کرد.

او، در سال 2006 و در جریان جنگ لبنان، به همراه تعدادی از چهره‌های سرشناس از جمله «هارولد پینتر»، «نانومی کلین» و «نوام چامسکی»، ضمن محکوم کردن این اقدام نظامی

دولت اسرائیل، آن را تصمیمی سیاسی در جهت تضعیف دولت فلسطین دانست.

ساراماگو تا دم مرگ، در ذهن و اندیشه و احساس خود جوان و همچنان سرکش و رادیکال و با عقاید برابری‌طلبانه و آزادی‌خواهانه و عدالت-جویانه کمونیستی ماند.

«خاطرات کوچک»، آخرین اثر او، در واقع زندگی‌نامه اوست که از تولد او شروع و در پانزده سالگی متوقف می‌شود. وقتی علت را پرسیدند، ساراماگو به سادگی جواب داد: «راستش را بخواهید، من احساس می‌کنم که تا امروز یک پسر بچه دهاتی باقی مانده‌ام.»

یکی از ویژگی‌های ساراماگو، پافشاری او بر اهداف آزادی‌خواهانه و عقاید کمونیستی‌اش است. نیویورک تایمز در این باره می‌نویسد: «آقای ساراماگو بیش‌تر از این که به خاطر داستان‌هایش مشهور باشد برای هواداری از کمونیسم شهرت داشت. این سال‌های آخر، آقای ساراماگو از شخصیتش به عنوان برنده جایزه نوبل برای ایراد سخن‌رانی در کنفرانس‌های بین‌المللی در سراسر جهان استفاده می‌کرد. همسرش و یک روزنامه‌نگار اسپانیایی به نام پیلار دل ریو همراهان همیشگی او در این سفرها بودند. او، جهانی شدن را به عنوان شکل‌گیری یک حکومت متمرکز جدید در قدرت جهانی تعریف می‌کرد و برای ناموفق بودن دموکراسی معاصر برای جلوگیری از قدرت یافتن شرکت‌های چند ملیتی تأسف می‌خورد.»

دیدگاه‌های سیاسی کمونیستی ساراماگو، به طور وسیعی تحت تاثیر آن دورانی از زندگی او بود که فاشیست‌ها و نیروهای پلیس مخفی در پرتغال فعال بودند.

ساراماگو، یک بار با لحن طنزآمیزی، درباره «بدبینی»، گفته بود: «من بدبین نیستم، فقط آدم خوش‌بینی هستم که خوب از اوضاع باخبر است!» و بعد با لحنی تلخ و جدی تاکید کرده بود: «بیباید قبول کنیم که در دنیای کثافتی زندگی می‌کنیم. میلیون‌ها انسان به دنیا می‌آیند، تنها برای این که رنج ببرند. هیچ‌کس هم اهمیت نمی‌دهد.» و افزوده بود: «توی این دنیا فقط احمق‌ها و میلیونرها خوش‌بین هستند.» این حرف‌ها صریحاً و علناً موضع طبقاتی او را در دفاع از برابری و آزادی انسان‌ها نشان می‌دهند. دنیایی که مثنی سرمایداران دولت‌هایشان برای کسب سود بیش-تر، اکثریت مردم جهان را به زنجیر کار مزدی کشانده‌اند.

او، در واقع خود را صدای کسانی می‌دانست که صدای آن‌ها به جایی نمی‌رسد. اکثریتی از مردم که در تحولات اقتصادی و سیاسی سهمی ندارند. او به آن‌ها می‌گوید که می‌توانند و باید این زندگی نابرابر و سرناپا رنج و درد را با قدرت خود، تغییر دهند.

وقتی در سال 1998، نام او را به عنوان برنده جایزه نوبل اعلام کردند، روزنامه‌های پرتغالی و حتا نشریات بین‌المللی نتوانستند در مقابل گرایش سیاسی ساراماگو سکوت کنند. اما پاسخ این نویسنده به انتقاداتی از این دست، تاکید مکرر بر خط فکر سیاسی‌اش بود. او در همان سال در گفتگویی با آسوشیپرس، گفته بود: «مردم عادت داشتند درباره من بگویند آدم خوبی است، اما کمونیست است. حالا می‌گویند او کمونیست است، اما آدم خوبی است.»

زبان رک‌گویی او که اغلب آن را در آثارش به کار گرفته است تحسین برانگیز است. تا به امروز حدود سه و نیم میلیون از آثار او به بیش از سی زبان دنیا منتشر شده است.

## ببینیم

## بهر روز شیدا

صحنه پایانی مراسم فارغ‌التحصیلی دختر اریک بیشوپ و لیلی است. آن‌ها در کنار یکدیگر عکس می‌گیرند. اریک بیشوپ دست در کمر لیلی می‌اندازد.

در طول فیلم صحنه‌هایی از بازی‌های اریک کانتونا را می‌بینیم؛ سخنان او خطاب به اریک بیشوپ را می‌شنویم: انسان تنها به شرطی می‌تواند بر ترس‌هایش غلبه کند که با آن‌ها روبرو شود. انسان باید یاد بگیرد نه بگوید. آن‌کس که جرئت نکند هیچ چیز نخواهد برد.

آخرین سخن اریک کانتونا خطاب به اریک بیشوپ همه تجربه او از جهان فوتبال است؛ رمز پیروزی: اگر حریف از تو سریع‌تر است با او کورس نگذار؛ اگر از تو بلندتر است با او نپر؛ اگر در طرف چپ قوی‌تر است، از طرف راست برو. برای این که دیگران را شگفت‌زده کنی، نخست باید خود را شگفت‌زده کنی.

تصویر ثابت کانتونا در پیراهن شماره 7 منجستر یونایتد؛ بقیه پیراهن خود را بالا زده، دست‌ها را گشوده، به دورها می‌نگرد.

## 18

پرسش‌های یک متن را ببینیم: فوتبال مذهب است؟ جشن است؟ بازار است؟ زیبایی است؟ مخدر است؟ علم است؟ هنر است؟ رقابت است؟ بازی است؟ ابزار قدرت است؟ صحنه پیوندها است؟ صحنه شکوه حضورها است؟ صحنه دریغ غیاب‌ها است؟

پرده تاریک می‌شود.

خرداد ماه 1389

پنوشته‌ها:

1Ronaldinho 2Zlatan Ibrahimovic

3. بهترین فوتبالیست جهان، به ابتکار فدراسیون جهانی فوتبال، توسط مربیان و کاپیتان‌های تیم‌های ملی برگزیده می‌شود.

4. برنده توپ طلا، به ابتکار نشریه اکسپرس، توسط روزنامه‌نگاران برگزیده می‌شود.

5Dunga 6Lionel Mess 7Karlson, Petter. Weger, Jennifer. (2008), 7Zlatan är Zlatan, Stockholm, sid. 8Jose Mourinho 9Alex Ferguson 10Frank Lampard 11John Terry

12Didie Drogba 13Samuel Etoo 14Wesley Sneijder 15Lucio 16Diego Milito 17Ernst Hoppel 18Ottmar Hitzfield 19Pep Guardiola 20Eric Cantona 21David Beckham 22Cristiani Ronaldo 23Wayne Rooney 24Kaka 25Xavi 26Arjen obben 27Nelson Mandela 28Bartolomeu Dias 29Jarzinho 30Pele 31Carlos Alberto

32 ژول ریمه (Jules Rimet) در فاصله سال‌های 1921-1954 رئیس فدراسیون جهانی فوتبال بود. مجسمه‌ای که به برنده‌گان جام جهانی می‌شد، از آغاز به نام او خوانده می‌شد. تیم ملی برزیل در سال 1970 برای سومین بار جام جهانی را برد. بدین ترتیب جام ژول ریمه را برای همیشه به خانه برد.

33Diego Maradona 34Peter Shilton 35Marco Materazzi 36Zinedin Zidane 37Andres Iniesta 38Kobe Bryant 39Roger Federer 40Craig Tanner 41Emir Kusturica

42. نام فیلم امیر کوستوریکو مارادونا است.

43George Bush 44Victoria Adams 45Fabio Capello 46Thierry Henry 47Carlos Tevez 48Steven Gerrard 49Looking for Eric 50Ken Loach 51Eric Bishop 52Lili.

43George Bush 44Victoria Adams 45Fabio Capello 46Thierry Henry 47Carlos Tevez 48Steven Gerrard 49Looking for Eric 50Ken Loach 51Eric Bishop 52Lili.

43George Bush 44Victoria Adams 45Fabio Capello 46Thierry Henry 47Carlos Tevez 48Steven Gerrard 49Looking for Eric 50Ken Loach 51Eric Bishop 52Lili.

43George Bush 44Victoria Adams 45Fabio Capello 46Thierry Henry 47Carlos Tevez 48Steven Gerrard 49Looking for Eric 50Ken Loach 51Eric Bishop 52Lili.

43George Bush 44Victoria Adams 45Fabio Capello 46Thierry Henry 47Carlos Tevez 48Steven Gerrard 49Looking for Eric 50Ken Loach 51Eric Bishop 52Lili.



## بیانیه کانون نویسندگان ایران در محکومیت حمله اسرائیل

دیروز، 31 مه 2010، کماندوهای ارتش اسرائیل در آب‌های آزاد بین‌المللی به شناورهای حامل کمک‌های بشردوستانه برای مردم محاصره شده غزه حمله کردند. در این حمله فاجعه‌بار، بنا به آخرین خبرها، ده نفر کشته و ده‌ها نفر مجروح شده‌اند. مردمی که در انتظار دریافت این کمک‌ها بودند بیش از 18 ماه است که در محاصره حکومت اسرائیل از ابتدایی‌ترین نیازهای غذایی، دارویی، آموزشی و بهداشتی محروماند.

در محاصره غزه نه تنها حکومت نژادپرست اسرائیل، که رسماً از این حمله دفاع کرد، بلکه دولت‌های ارتجاعی منطقه نیز هر یک به گونه‌ی مداخله دارند. ارتش سرکوبگر اسرائیل این اندک کمکی را نیز که بر روی عرشه باز کشتی در آب‌های آزاد حمل می‌شد برنتابید؛ به آن حمله بُرد و با نقض موازین بین‌المللی به کشتار انسان‌دوستان حامل این کمک‌ها دست یازید. ابعاد این حمله هنگامی بهتر آشکار می‌شود که شرایط رقت‌باری را پیش چشم آوریم که در یک سال‌ونیم گذشته به مردم غزه تحمیل شده است.

کانون نویسندگان ایران، به عنوان نهاد نویسندگان آزادی‌خواه و مستقل، همراه با همه آزادی‌خواهان جهان این جنایت را محکوم می‌کند و از افکار عمومی و وجدان‌های بیدار مردم جهان برای افشا و مجازات آمران و عاملان این جنایت یاری می‌جوید.

کانون نویسندگان ایران - 11 خرداد 89



## کانون نویسندگان ایران در تبعید و انجمن قلم

ایران در تبعید، با انتشار اطلاعیه مشترکی در تاریخ سوم ژوئن ۲۰۱۰، تحت عنوان «کشتار دولت اسرائیل از بشر دوستان و حامیان مردم محروم غزه»، نوشته‌اند: «در آخرین روز ماه مه ۲۰۱۰، دولت اسرائیل، با حمله به کشتی‌های حامل کمک‌های انسانی به محاصره‌شدگان شهر غزه، که مردم بی‌دفاع بسیاری از جمله کودکان را شامل می‌شود نشان داد که به خاطر ادامه اشغال سرزمین‌های مردم فلسطین از هیچ جنایتی رویگردان نیست.

... فعالین سیاسی، اجتماعی و فرهنگی بین‌المللی بسیاری نیز این کاروان دریایی را همراهی می‌کردند که شمارشان به صدها تن می‌رسید، نویسنده، روزنامه‌نگار، هنرمند، استاد دانشگاه، فعال سیاسی چپ و انسان-دوست، یک بانوی سال‌خورده از یازماندگان هولوکاست، یک برنده جایزه صلح نوبل، یک افسر ارشد بازنشسته آمریکایی، اعضای از پارلمان اروپا و کشورهای دیگر و چندین گروه از گزارشگران و فیلم‌برداران شبکه‌های تلویزیونی در بین همراهان این کاروان دریایی بودند.»

در بخش دیگری از این اطلاعیه نیز آمده است: «دولت اسرائیل و جمهوری اسلامی و بمب‌گذاران اسلامی‌اش، همگی از یک جنس و قماش‌اند و جنایت هر یک از آنان، زمینه‌ساز جنایت دیگری است.»

## جمشید نوایی نویسنده و مترجم ایرانی درگذشت

کانون نویسندگان ایران اعلام کرد، جمشید نوایی نویسنده و مترجم، سه شنبه ۱۸ خرداد در سن ۶۵ سالگی در تهران درگذشت.

کانون نویسندگان در اطلاعیه‌ای به مناسبت مرگ آقای نوایی، می‌نویسد: «در سال‌های اخیر با افسوس شاهد خاموشی بی‌سر و صدای نسلی از نویسندگان، اندیشمندان، پژوهش‌گران و مبارزان اجتماعی و محو شدن تدریجی آن‌ها از عرصه فرهنگ کشور بوده‌ایم.»

جمشید نوایی ده‌ها جلد آثار ادبی و اجتماعی را به زبان فارسی ترجمه کرده است و به عنوان مترجمی خوش‌ذوق و ورزیده شناخته می‌شد. جمشید نوایی، در سال‌های پیش از انقلاب به خاطر عضویت در گروهی با گرایش چپ به زندان افتاد. او پس از انقلاب ضدسلطنتی ۱۳۵۷ خود را وقف فعالیت‌های فرهنگی و ادبی کرد.

نوایی، کتاب زندگی‌نامه چارلی چاپلین، هنرمند نایب‌ه سینما را به عنوان «سرگذشت من» به زبانی روان و شیوا به فارسی برگردانده است. این کتاب با استقبال زیادی روبرو شد و چند بار به چاپ رسید.

کار بزرگ نوایی ترجمه مجموعه کامل آثار هانس کریستین آندرسن، نویسنده دانمارکی داستان‌های کودکان بود.

مجموعه آثار هانس کریستین آندرسون در سال ۱۳۸۶ در چهار مجلد در قطع وزیری توسط «نشر نگاه» منتشر شد.

از جمشید نوایی در کنار چند کتاب تاریخی و اجتماعی، کتاب «خاطرات بولیوی» نوشته ارنستو چه‌گوارا، انقلابی نامی آمریکای لاتین، به فارسی منتشر شده است.

کانون نویسندگان ایران (در تبعید) و انجمن قلم ایران (در تبعید)، درگذشت آقای جمشید نوایی را ضایعه‌ای برای جامعه فرهنگی ایران دانسته و با یاران و نزدیکان وی، عمیقاً احساس هم‌دردی می‌کنند.

## فدراسیون بین‌المللی جامعه‌های حقوق بشر و گزارشگران بدون مرز:

«امروز با پنهان‌کاری مقامات ایران و سانسور گسترده رسانه‌ها در کشور، ارائه آمار دقیقی از زندانیان سیاسی ناممکن است...»

وضعیت روزنامه‌نگاران و آزادی مطبوعات در ایران روز به روز بدتر می‌شود. از خرداد ۱۳۸۸ تا امروز بیش از ۲۰ روزنامه و سایت اطلاع‌رسانی توقیف یا مجبور به توقف فعالیت خود شده‌اند. بیش از ۳۰۰۰ هزار روزنامه‌نگار از حق کار محروم و در بی‌کاری به سر می‌برند. ۴۰ روزنامه‌نگار و وب‌نگار زندانی، حکومت اسلامی ایران سومین زندان بزرگ جهان برای روزنامه‌نگاران است.»

جناح حاکم جمهوری اسلامی و در راس همه آیت‌الله سیدعلی خامنه‌ای و محمود احمدی‌نژاد با برقراری حکومت وحشت و ترور، سانسور و اختناق، حق آزادی بیان و قلم را از اکثریت مردم ایران، به ویژه نویسندگان و روزنامه‌نگاران سلب کرده است.

1994. کمی بعد تکواندو را نیز آغاز می‌کند؛ سه سال بعد کمر بند سیاه می‌گیرد؛ مهارتی که در گل‌هایی که با پاشنه پا می‌زند نمودی تمام عیار دارد. در سال 2001 به باشگاه آژاکس می‌رود؛ در سال 2004 به باشگاه یوونتوس؛ در سال 2006 به باشگاه اینتر میلان؛ در سال 2009 به باشگاه بارسلون؛ نه سال زندگی حرفه‌ای در چهار باشگاه؛ در سه سرزمین. هشت سال از این دوران را با مقام قهرمانی باشگاهی که در آن بازی می‌کند، به پایان می‌برد: دو سال با باشگاه آژاکس، دو سال با باشگاه یوونتوس، سه سال با باشگاه اینتر میلان، یک سال با باشگاه بارسلون. در سال 2009 آقای گل باشگاه‌های ایتالیا می‌شود؛ سه بار به عنوان مرد سال فوتبال سوئد برگزیده می‌شود؛ دو بار به عنوان مرد سال فوتبال ایتالیا. هرگز اما، نه جام باشگاه‌های اروپا را می‌برد نه به عنوان بهترین فوتبالیست جهان انتخاب می‌شود نه توپ طلایی را می‌برد. زلاتان ایبراهیموویچ به باشگاه بارسلون می‌آید تا چیزهایی را ببرد که هرگز نبرده است؛ اما نمی‌شود.

زلاتان ایبراهیموویچ فصل چندان موفقی را در بارسلون نمی‌گذراند؛ شاید به دو دلیل: نخست به دلیل آن که سیستم 3-3-4 با ویژگی‌های او چندان خوانایی ندارد؛ در سیستم 3-3-4 او باید بسیار بدود و کمتر صاحب توپ شود؛ حال آن که او به سیستم 2-4-4 نیاز دارد که در آن به عنوان فرواردر هدف می‌تواند کمتر بدود و بیشتر صاحب توپ شود. حضور درخشان لیونل مسی (6) قش او را کم‌رنگتر هم می‌کند. شاید حضور لیونل مسی به او یادآوری می‌کند که هرگز نمی‌تواند به عنوان بهترین فوتبالیست جهان انتخاب شود.

رویایی شاید برای همیشه پر ریخته است. پیش از این‌ها اما، تیم ملی سوئد از راهیابی به جام جهانی 2010 بازمی‌ماند. تیر خلاص را تیم ملی دانمارک شلیک می‌کند؛ در کپنهاک تیم ملی سوئد را با نتیجه 0-1 شکست می‌دهد. زلاتان ایبراهیموویچ هرگز با تیم ملی-ی سوئد به عنوان چشمگیری دست نیافته است؛ شاید هم دیگر در تیم ملی سوئد بازی نکند؛ با این همه یاد او باقی است؛ که لحظه‌های سرور بسیار آفریده است؛ هنرمندی که هم زیبایی می‌آفریند هم تحریک می‌کند؛ یکی شورشی که خود را چنین توصیف می‌کند: زلاتان زلاتان است؛ توصیفی که سخن خدا در عهد عتیق را به یاد می‌آورد: من همین‌ام که هستم. (7) تصویر ثابت کودکی پنج - شش ساله که توپ را به طرف یک دروازه خالی می‌راند.

## 3

جای خالی دو مربی را ببینیم: در میان مربیانی که در جام جهانی 2010 حضور ندارند، جای دو مربی سخت خالی است: خوزه مورینیو؛ (8) مربی اینتر میلان که در پایان فصل 2010 - 2009 باشگاه اینتر میلان را به قصد باشگاه رئال مادرید ترک می‌کند؛ آلکس فرگوسن، (9) مربی ابدی منچستر یونایتد.

خوزه مورینیو در سنتوپال متولد شده است؛ در 26 ژانویه سال 1963. به عنوان فوتبالیست یادگارهای چندان بزرگی از خویش به جای نگذاشته است. به عنوان مربی اما،

کارنامه‌ای افسانه‌ای دارد. کار مربیگری را در سال 2000 در باشگاه بنفیکا آغاز می‌کند؛ در سال‌های 2002 - 2001 مربی باشگاه اونیانو دلیریا می‌شود؛ در سال‌های 2004 - 2002 مربی باشگاه پورتو؛ در سال‌های 2007 - 2004 مربی باشگاه چلسی؛ در سال‌های 2010 - 2008 مربی باشگاه اینتر میلان.

نخستین پیروزی شگفت‌انگیز را در سال 2004 با باشگاه پورتو به دست می‌آورد؛ هنگامی که با تیمی نه چندان بزرگ قهرمان جام باشگاه‌های اروپا می‌شود. این پیروزی از چشم صاحب ثروتمند باشگاه چلسی بیرون نمی‌ماند. رومن آبراموویچ او را به عنوان مربی باشگاه چلسی استخدام می‌کند. خوزه مورینیو در کنار فوتبالیست‌هایی چون فرانک لمپارد، (10) جان تری، (11) دیدیه دروگبا (12) به فتح جام باشگاه‌های اروپا می‌آید. هرگز اما، با باشگاه چلسی به کسب این عنوان موفق نمی‌شود؛ هر چند که در سال اول ورود به باشگاه چلسی هم قهرمان جام باشگاه‌های انگلستان می‌شود هم قهرمان جام حذفی انگلستان. چندین رکورد را نیز می‌شکند: بیش‌ترین تعداد برد، کمترین تعداد گل خورده، بیش‌ترین تعداد بازی بدون گل خورده. فصل بعد بار دیگر جام باشگاه‌های انگلستان را می‌برد. در فصل 2007 - 2006 هم جام حذفی را می‌برد هم جام اتحادیه را.

ماه عسل اما، سرانجام پایان می‌یابد. در سال 2007 باشگاه چلسی را ترک می‌کند. در سال 2008 به باشگاه اینتر میلان می‌پیوندد. در سال اول باشگاه منچستر یونایتد در یک هشتم نهایی جام باشگاه‌های اروپا سد راه می‌شود. سال بعد زلاتان ایبراهیموویچ از باشگاه اینتر میلان به باشگاه بارسلون می‌رود؛ ساموئل اتو (13) به جای او از باشگاه بارسلون به باشگاه اینتر میلان می‌آید. خوزه مورینیو سه بازیکن کلیدی دیگر نیز می‌خرد: ولسی اشناپدر (14) از باشگاه رئال مادرید؛ لوسبو، (15) از باشگاه بایر مونیخ؛ دیگو میلیتو (16) از باشگاه جنوا. نبوغ خوزه مورینیو جواب می‌دهد. اینتر میلان هر سه جام ممکن را می‌برد: جام باشگاه‌های ایتالیا، جام حذفی، جام باشگاه‌های اروپا.

خوزه مورینیو سومین مربی‌ای است که جام باشگاه‌های اروپا را با دو باشگاه می‌برد. پیش از او ارنست هاپل (17) یک بار در سال 1970 با باشگاه فاینورد، یک‌بار در سال 1983 با باشگاه هامبورگ و آتمار هیتزفیلد (18) یک بار در سال 1997 با باشگاه بورسیا دورتموند، یک بار در سال 2001 با باشگاه بایر مونیخ جام باشگاه‌های اروپا را برده‌اند. خوزه مورینیو، پس از پیروزی در اینتر میلان به باشگاه رئال مادرید می‌رود تا نخستین مربی‌ای باشد که با سه باشگاه گوناگون جام باشگاه‌های اروپا را می‌برد. می‌تواند؟

خوزه مورینیو مرد تیزترهای جنجالی است؛ او را متفرعن و پارانوییک خوانده‌اند؛ مردی که با تاکتیک‌های دفاعی خویش به فوتبال صدمه زده است. تاکتیک جنگ‌های روانی او را از زلاتان ایبراهیموویچ بپرسید: در بازی برگشت جام باشگاه‌های اروپا در سال 2010، در مرحله نیمه نهایی هنگامی که پپ گواردیولا، (19) در آغاز نیمه دوم، در کنار زمین مشغول صحبت با زلاتان ایبراهیموویچ است، خوزه مورینیو پشت سر آن دو ظاهر می‌شود و خطاب به آن‌ها می‌گوید: به جایی نخواهید رسید، حتی اگر داور به نفع شما سوت بزند. شاید به همین خاطر است که زلاتان ایبراهیموویچ پس از حذف باشگاه بارسلون در مقابل باشگاه اینتر میلان در رختکن چنین

می‌گوید: اگر اینتر میلان قهرمان شود خودم را با تیر می‌زنم.

آلکس فرگوسن در گلاسگو به دنیا آمده است؛ در 31 دسامبر سال 1941. به عنوان فوتبالیست خاطرات چندان ماندگاری از خویش به جای نگذاشته است؛ دوران مربیگری او اما، حکایتی است. مربیگری را در باشگاه ایست استیرلینگز هایلر آغاز می‌کند. نخستین پیروزی‌ها را اما، با باشگاه آبردین تجربه می‌کند؛ در فاصله سال‌های 1985 - 1978 در فصل 1986 - 1985 مربی تیم ملی اسکاتلند است.

در سال 1986 مربی باشگاه منچستر یونایتد می‌شود؛ سفری که انگار پایان ندارد. بیست و چهار سال است آلکس فرگوسن و منچستر یونایتد واژه‌های مترادف یک لغت‌نامه‌اند. در سال 1993 باشگاه منچستر یونایتد پس از بیست و شش سال برای اولین بار جام باشگاه‌های انگلستان را تصاحب می‌کند. از آن پس سیل پیروزی‌های آلکس فرگوسن پشت هیچ سدی متوقف نمی‌شود: ده بار دیگر جام باشگاه‌های انگلستان را می‌برد؛ پنج بار جام حذفی را؛ پنج بار جام اتحادیه را؛ دو بار جام باشگاه‌های اروپا را. این همه جام اما، چشم آلکس فرگوسن را سیر نکرده است؛ هلهله انبوه تماشاچیان گوش او را پر نکرده است. هنوز پس از هر گل کودکی به هوا می‌پرد؛ پس از هر شکست از خشم کف به دهان می‌آورد؛ پدر سخت‌گیر فوتبالیست‌های بسیار؛ نماد نظم؛ کاشف الماس‌های زخم‌ت؛ رام کننده جان‌های سرکش: رام‌کننده اریک کانتونای (20) مغرور، دیوید بکهام (21) پرهیاهو، کریستیان رونالدو (22) خودمحمور، وین رونی (23) پرخاش‌جو.

تصویر ثابت مردی که دست راست‌اش را در هوا مشت کرده است؛ خشمگینانه فریاد می‌زند.

## 4

فروشنده‌گان لذت و لعنت را ببینیم: در روزها و شب‌هایی که جام جهانی 2010 جریان دارد، بیش از چهل هزار زن تن‌فروش به توریست‌های ورزشی تن خواهند فروخت. زنان تن‌فروش از همه جای دنیا خواهند آمد؛ بیش از هرجا اما، از کشورهای اروپای شرقی؛ این قربانیان همیشه بازار سکس.

دولت آفریقای جنوبی تا بر این بازار عظیم دهنه زند، خرید و فروش سکس را در طول جام جهانی قانونی کرده است. با این همه کودکان فقیر نیز از هجوم غلغله خرید و فروش سکس در امان نخواهند بود؛ مافیای مواد مخدر و سکس برای کودکان نیز دندان تیز کرده است. ته باغ داغ هلهله‌ها چراغ رابطه نمی‌سوزد؛ خواب تن‌فروشان از تنهایی سرد است.

تصویر ثابت زنی نیمه عریان پشت یک ویترین.

## 5

گروه‌بندی جام جهانی را ببینیم: گروه‌بندی جام جهانی 2010 چنین است: گروه اول: آفریقای جنوبی، مکزیک، اروگوئه، فرانسه. گروه دوم: آرژانتین، کره جنوبی، نیجریه، یونان. گروه سوم: انگلستان، آمریکا، الجزایر، اسلوانی. گروه چهارم: آلمان، استرالیا، غنا، صربستان. گروه پنجم: هلند، ژاپن، کامرون، دانمارک. گروه ششم: ایتالیا، نیوزلند، پاراگوئه، اسلواکی. گروه هفتم: برزیل، کره شمالی، ساحل عاج، پرتغال. گروه هشتم: اسپانیا، هندوراس، شیلی، سوویس.

در میان سی و دو تیمی که در جام جهانی شرکت دارند، بنا بر پیش‌بینی شرکت‌های شرط‌بندی، برزیل، انگلستان، آرژانتین، اسپانیا،

## ببینیم

## بهروز شیدا

هلند، بیشترین شانس را برای کسب عنوان قهرمانی دارند.

تصویر ثابت پیرمردی که بر پیشخوان یک مغازه بر یک کوپن شرطبندی ضربدر می‌زند.

6 ستاره‌گان پنج تیم بنگاه‌های شرطبندی را ببینیم: کاکا، (24) ستاره تیم ملی برزیل، در برازیل به دنیا آمده است؛ در 22 آوریل سال 1982، فوتبال را از باشگاه سانوپولو آغاز می‌کند، با باشگاه آ.ث. میلان، به اوج می‌رسد. سرعت‌اش با توپ زبان‌زد است؛ صاعقه است؛ یک مسیحی معتقد که دست از آسمان نمی‌کشد؛ دست از قلب نیز. هنگامی که در سال 2008 شایعه انتقال‌اش از آ.ث. میلان به رئال مادرید در کوچه‌ها می‌پیچد، دست روی قلب می‌گذارد، آرم پیراهن باشگاه آ.ث. میلان را می‌بوسد، سوگند می‌خورد، هرگز این باشگاه را ترک نکند. سال 2009، اما، به استخدام باشگاه رئال مادرید درمی‌آید. قلب‌های آسمانی نیز خریدنی‌اند اگر قیمت مناسب باشد.

وین رونی، ستاره تیم ملی انگلستان، در لیورپول به دنیا آمده است؛ در 25 اکتبر سال 1985، فوتبال را از باشگاه اورتون آغاز می‌کند؛ در باشگاه منچستر یونایتد، اما، به اوج می‌رسد. تا هنگامی که کریستیان رونالدو در باشگاه منچستر یونایتد است، نقش آرشه دوم ویلن را دارد؛ از هنگامی که او منچستر یونایتد را ترک می‌کند، اما، به شاه‌ارشه ارکستر تبدیل می‌شود. وین رونی در زمین فوتبال چون یک بوکسور می‌جنگد؛ آنقدر می‌دود که قلب تماشاچیان نیز تیر می‌کشد.

لیونل مسی، ستاره تیم ملی آرژانتین، در روساریو به دنیا آمده است؛ در 24 ژوئن سال 1987، فوتبال را در باشگاه نیو ولز اولد بویز آغاز می‌کند. در یازده سالگی دکترها به او هشدار می‌دهند که به دلایل هورمونی رشدش دچار اختلال شده است. در دوازده سالگی، با قد 137 سانتی‌متر و استعدادی به وسعت جهان، به باشگاه بارسلون می‌آید. ده سال بعد یکی از بزرگترین ستاره‌گان فوتبال همه تاریخ است؛ مردی که سر به همه آسمان می‌ساید. با باشگاه بارسلون همه چیز را می‌برد: جام باشگاه‌های اسپانیا، جام حذفی اسپانیا، جام باشگاه‌های اروپا، جام باشگاه‌های جهان، کفش طلایی اروپا. لیونل مسی معجزه می‌کند؛ فقط با حرکت بدن دفاع یک تیم را از سر راه برمی‌دارد؛ هر چند که چنان شیفته توپ است که گاه یار خودی را که در برابر دروازه خالی حریف سر و دست تکان می‌دهد، نگاه هم نمی‌کند. چه کسی اما، به یار لیونل مسی فکر می‌کند، هنگامی که او در یک بازی بارها همه تیم حریف را به پیک‌نیک می‌فرستد؟

چاوی، (25) ستاره تیم ملی اسپانیا، در تراسا به دنیا آمده است؛ در 25 ژانویه سال 1980، فوتبال را از یازده سالگی در باشگاه بارسلون آغاز می‌کند. با باشگاه بارسلون همه چیز می‌برد: جام باشگاه‌های اسپانیا، جام حذفی اسپانیا، جام باشگاه‌های اروپا، جام باشگاه‌های جهان. در سال 2008 نیز جام ملت‌های اروپا را با تیم ملی اسپانیا می‌برد.

فرمانده مقتدر خط میانی است؛ انگار ده سال یک بار هم پاس غلط نمی‌دهد؛ چرخش و یک پاس نرم. نه تیرها را اشغال می‌کند نه قلب‌ها را تسخیر نه نفرت‌ها را تحریک. پسر آرامی که همیشه به این که بخشی از یک کل پیروز باشد، قانع است.

آرین روبین، (26) ستاره تیم ملی فوتبال هلند در بدوم به دنیا آمده است؛ در 23 ژانویه سال 1984، فوتبال را از شش سالگی در باشگاه ویدو آغاز می‌کند. در باشگاه آیندهون می‌درخشد، در باشگاه چلسی به ستاره تبدیل می‌شود، در باشگاه رئال مادرید هیچ کم ندارد، در باشگاه بایر مونیخ بی او نمی‌آید تیم از دست می‌رود. آرین روبین سلطان دریبل‌های فریبنده، تمارض به آسیب‌پذیری، فریب داوران، پوزخندهای اعصاب‌کش است؛ مردی که حریفان را عاصی می‌کند. تصویر ثابت لیونل مسی که روی شانه عریان زنی جوان را امضا می‌کند.

7 آفریقای جنوبی را ببینیم: شاید هیچ‌کس در کره خاک نباشد که با شنیدن نام آفریقای جنوبی به یاد نلسون ماندلا (27) نیفتد؛ نماد جنبه انسانی جهان سیاست؛ مردی که انتقام نمی‌خواهد، دشمنان‌اش را نیز خوار نمی‌پسندد؛ مردی که بیست و هفت سال را در زندان رژیم آپارتاید چشم بر سقف کوتاه و زمین سخت می‌گشاید تا سرانجام به پدیده‌ای تبدیل شود که هیچ‌کس را از او گزیری نیست؛ مرد لب‌خند، ادب، قلب نلسون ماندلا؛ نودویک ساله نماد طراوت آفریقای جنوبی است.

لب‌خند نلسون ماندلا، اما، می‌خواهد مرهم یک رنج طولانی باشد. تاریخ تولد آفریقای جنوبی را شاید بتوان در روزی جست‌وجو کرد که کاشف پرتغالی، بارتولومئو دیاس، (28) دماغه امید نیک را کشف می‌کند؛ در سال 1848. در قرن‌های 18 - 17 جمعیت بزرگی از هلندی‌ها گرد دماغه امید نیک جمع می‌شوند. همین هلندی‌ها هستند که برده‌گان سیاهپوست را از اندونزی، ماداگاسکار، هند به این‌جا می‌آورند؛ پدران سیاه بوستان آفریقای جنوبی را.

بریتانیای کبیر آفریقای جنوبی را در سال 1797 فتح می‌کند. سال‌هایی بعد کشف طلا و الماس مهاجرت زرانوزان به آفریقای جنوبی را گسترش می‌بخشد. ثروت یک سرزمین گاه منبع رنج‌ها است. سرانجام در یک جنگ طولانی، نیروهای انگلستان، بومیان آفریقای جنوبی، بونرها، را شکست می‌دهند. در سال 1948 حزب ملی آفریقای جنوبی به قدرت می‌رسد؛ تازیانه آپارتاید بر تن خسته سیاهپوستان آپارتاید اما، باقی نمی‌ماند. نلسون ماندلا از زندان آزاد می‌شود؛ در سال 1994. شانزده سال بعد آفریقای جنوبی میزبان جام جهانی 2010 است. تصویر ثابت نلسون ماندلا جوان در سلول زندان.

8 چهار خاطره مانده‌گار را ببینیم: 21 ژوئن سال 1970؛ استادیوم آرتک؛ مکزیکو؛ بازی فینال جام جهانی میان برزیل و ایتالیا؛ دقیقه 86. برزیل 1 - 3 از ایتالیا پیش افتاده است. جرزینهو (29) از سمت چپ حرکت می‌کند، یک دفاع حریف را از سر راه بر می‌دارد، توپ را پشت هیجده قدم ایتالیا به پله (30) می‌سپرد، پله توپ را اریب داخل خط هیجده قدم ایتالیا می‌فرستد، شوت سرکش کارلوس آلبرتو (31) در زاویه چپ دروازه ایتالیا. برزیل 4 ایتالیا 1. کار تمام؛ برزیل برای سومین بار قهرمان. جام ژول ریمه

(32) صاحب همیشه‌گی یافته است. 22 ژوئن سال 1986؛ استادیوم آرتک؛ مکزیکو؛ بازی یک چهارم نهایی میان آرژانتین و انگلستان؛ دقیقه 51. دیه‌گو مارادونا (33) سه دفاع انگلستان را پشت خط هیجده قدم حریف جا می‌گذارد. پاس داخل هیجده قدم، توپ روی پای بازیکن آرژانتین جفت نمی‌شود. دفاع انگلستان زیر توپ می‌زند. توپ روی دروازه انگلستان می‌آید. پیتر شیلتون، (34) دروازه‌بان انگلستان به هوا می‌پرد تا توپ را مشت کند. دیه‌گو مارادونا نیم متر از او بیشت‌تر می‌پرد. سر دیه‌گو مارادونا هم‌سطح دست مشت‌کرده پیتر شیلتون است. دست خود را نیز در کنار سر آورده است؛ اشاره دست دیه‌گو مارادونا؛ توپ وارد دروازه انگلستان می‌شود. «دست خدا» کار خود را کرده است.

دقیقه 55 همان بازی است. دیه‌گو مارادونا در زمین خودی، نزدیک خط نیمه صاحب توپ می‌شود. چرخش بدن رو به سوی دروازه انگلستان؛ دو بازیکن حریف جا می‌مانند؛ سه، چهار، پنج، شش. پیتر شیلتون هم دریل می‌خورد. زیباترین گل تاریخ تصویر می‌شود.

9 جولای سال 2006؛ استادیوم الیمپیا؛ برلین؛ بازی فینال جام جهانی میان فرانسه و ایتالیا؛ دقیقه 110. مارکو مارتزلی (35) از پشت زین-الدین زیدان (36) را بغل می‌کند. زین‌الدین زیدان برمی‌گردد، لبه پیراهن خود را می‌گیرد و به مارکو مارتزلی چیزی می‌گوید. مارکو مارتزلی پشت سر او می‌آید و پاسخ می‌دهد. زین‌الدین زیدان که رو به سوی زمین خودی در حال دویدن است، پا سست می‌کند؛ به افتخار، پیروزی، تاریخ پشت می‌کند؛ برمی‌گردد؛ با سر به سینه مارکو مارتزلی می‌کوبد. چنین است پرتزه زین‌الدین زیدان.

تصویر ثابت زیدالدین زیدان از پشت؛ پیراهن شماره 10 تیم ملی فرانسه بر تن‌اش.

9 آفریقای زخمی را ببینیم: آفریقا نماد برده‌گی، استعمار، استعمار، جنگ‌های داخلی، فقر، تجاوز، سند تباہی قدرت‌های اروپایی و آمریکایی است. کنگو کینشاسا تنها یک نمونه است: سال‌ها است اسیر جنگ داخلی است؛ جنگی در اوج درنده‌گی. سربازان ارتش حکومت از تجاوز به زنان و کودکان می‌گویند: مردم به ما به عنوان موجوداتی بی‌ارزش می‌نگرند؛ ما مجبوریم آن‌ها را سر جایشان بنشانیم. ما دستور فرمانده‌ها را اطاعت می‌کنیم. ما همیشه گرسنه‌ایم. غذایی می‌خوریم که جلوی خوک هم نمی‌اندازند. سلاح‌های سنگین حمل می‌کنیم. تجاوز به دیگران نشان خشم کور ما است. ما مواد مخدر مصرف می‌کنیم. جنگ وحشتناک‌تر از آن است که در حال هشباری بتوان آن را تحمل کرد. ما در حال نشنیده‌گی به دیگران تجاوز می‌کنیم.

تصویر ثابت زنی که در برهوتی کنار دیوار ویرانه‌ای نشسته است و سر بر پاها گذاشته است.

10 برده‌گی کودکان را ببینیم: شرکت نایک، در فیلمی که به مناسبت جام جهانی 2010 ساخته است، ستاره‌گانی چون رونالدینیو، کریستیان رونالدو، ندیبه دروگبا، وین رونی، آندرس اینستا، (37) مرد شماره یک بسکتبال جهان، کوبه بریانت، (38) مرد شماره یک تنیس جهان، روجر فدرر (39) را به کار گرفته است. در این فیلم مشهورترین حرکت بدنی رونالدینیو را می‌بینیم که به کوبه بریانت الهام

## ببینیم

## بهر روز شیدا

می‌بخشد. تنها نقص یا شاید زنده این فیلم این است که دونگا، رولاندینیو را برای جام جهانی انتخاب نکرده است. دونگا طرح نایک را مختل می‌کند.

تصویر ثابت کودکی ژنده‌پوش در یکی از کارخانه‌های نایک در بنگلادش.

11

همدلی‌ها را ببینیم: در آفریقای جنوبی به نه زبان آفریقایی سخن گفته می‌شود: فاناگو، خونی، لوبو، خوسا، ناما، دبل شمالی، فوتی، نس، زبان اشاره آفریقای جنوبی.

تصویر ثابت پیرمردی که رو به زنی جوان سر و دست تکان می‌دهد.

12

یکی از بت‌ها را ببینیم: دیدیه دروگبا در آبیجان به دنیا آمده است؛ در یازده مارس سال 1980؛ عضو باشگاه چلسی است؛ در سرزمین‌اش ساحل عاج اما، قادر مطلق است؛ همه چیز است. در کشوری که با بیست و یک میلیون جمعیت، درآمد سرانه‌ای کمتر از شصت دلار در ماه دارد. دیدیه دروگبا بت آرزوها است؛ آن بالا را نشان می‌دهد. در ساحل عاج سال‌ها جنگ داخلی میان شمال و جنوب کشته انداخته است. دیدیه دروگبا راه صلح نشان می‌دهد: تیم ملی‌ای را رهبری می‌کند که در آن فوتبالیست‌های شمال و جنوب به سوی یک هدف حرکت می‌کنند. سیاست-مداران الهام می‌گیرند: در سال 2007 پیمان صلحی را امضا می‌کنند که بر مبنای آن رییس جمهور از جنوب، نخست وزیر از شمال برگزیده می‌شود.

دیدیه دروگبا مردی ساده است که اگر بخواید رئیس جمهور ساحل عاج شود، نتیجه انتخابات روشن‌تر از روز است. آرزوها به همه جاسر می‌زنند. تصویر ثابت نوجوانی سیاه‌پوست که در زمینی خاکی روپایی می‌زند.

13

انتقادها را ببینیم: فیلم مستند فانهایت 2010، به کارگردانی کریگ تیتیز (40) سرمایه-گذاری کلان آفریقای جنوبی در جام جهانی را باری سنگین بر دوش کشوری فقیر می‌داند. به عنوان نمونه استادیوم فوتبالی که در شهر کپت تاون به مناسبت جام جهانی ساخته شده است، میلیاردها دلار هزینه برده است. به نظر نمی‌رسد که در طول جام جهانی این استادیوم پر شود، اما از آنجا که فدراسیون جهانی فوتبال تاکید می‌کند که بازی‌های نیمه نهایی باید در استادیومی با گنجایش دست کم هفتاد هزار تماشاچی برگزار شوند، آفریقای جنوبی مجبور به تاسیس این استادیوم می‌شود. هیچ یک از کانال‌های تلویزیون آفریقای جنوبی حاضر به پخش فیلم فانهایت 2010 نشده‌اند: ما حاضر نیستیم تصویری منفی از این حادثه تاریخی به دست دهیم.

تصویر ثابت یک استادیوم خالی فوتبال.

14

خدایی دیگر را ببینیم: در فیلم مستندی که امیر کوستوریکا، (41) از زندگی دیه‌گو مارادونا ساخته است، (42) کلیسای دیه‌گو مارادونا را می‌بینیم؛ عروس و دامادی را می‌بینیم که در مقابل کشیش کلیسای دیه‌گو مارادونا می‌ایستند، دست روی توپ می‌گذارند، سوگند می‌خورند به دیه‌گو مارادونا وفادار بمانند، به نام دیه‌گو مارادونا برای یکدیگر عقد می‌شوند. دیه‌گو مارادونا نام خدای گروهی از مردم آرژانتین است.

دیه‌گو مارادونا در ویا فیوریتو به دنیا آمده است؛ نزدیک بوینس آیرس؛ در 30 اکتبر سال 1960. سرزمین آرژانتین به کدام فرزند خود چنین دل‌بسته است؟ از کدام فرزند خود سلحشوری چنین مطلق ساخته است؟ در فیلم امیر کوستوریکا بازی‌های کامپیوتری‌ای را می‌بینیم که در آن‌ها دیه‌گو مارادونا به سنتز با سلطه آمده است؛ با فریب بدنی همه تیرهایی را که جرج بوش (43) پسر به سوی او شلیک می‌کند، رد می‌کند. دیه‌گو مارادونا جهان را در بیل می‌کند، جام جهانی را می‌برد، مجسمه می‌شود، ترانه می‌شود، بر لب گیتاریست‌های دوره‌گرد جا خوش می‌کند: دیه‌گو، دیه‌گو، دیه‌گو. فوتبال مذهبی است که خدایان خویش را می‌سازد. تصویر ثابت مردی جوان که عکس روی جلد یک مجله ورزشی را می‌بوسد.

15

شلیک دیوید بکهام در افغانستان را ببینیم: دیوید بکهام در لندن به دنیا آمده است؛ در 3 مه سال 1975. سو ویکتوریا آدامز، (44) یکی از خواننده‌گان گروه اسپایس گرلز ازدواج کرده است؛ زوجی که در فرود چهره دیوید بکهام به شرکت‌های تجاری مرز نمی‌شناسد: دیوید بکهام ستاره فیلم‌های تبلیغاتی است: نوشابه‌ها، شورت-ها، کفش‌ها، تلفن‌ها، عطر‌ها.

فوتبال را از باشگاه منچستر یونایتد آغاز می‌کند. پس از آن به باشگاه رئال مادرید می‌رود. پس از آن تیم لس‌آنجلس گالکسی را انتخاب می‌کند. زمستان سال‌های 2009 و 2010 را در تیم ا.ث. میلان بازی می‌کند تا فابیو کاپلو، (45) مربی تیم ملی انگلستان را متقاعد کند او را برای جام جهانی 2010 برگزیند. بخت اما، با او یار نیست. آسیب می‌بیند؛ جام جهانی را از دست می‌دهد. با این همه به عنوان یکی از همراهان تیم ملی انگلستان به آفریقای جنوبی می‌رود تا به اعضای تیم ملی روحیه ببخشد.

پیش از این اما به مقر ارتش انگلستان در افغانستان می‌رود تا به نظامیان روحیه ببخشد. دیوید بکهام در افغانستان تفنگ‌های جنگی را می‌آزماید، لباس مخصوص می‌پوشد، با سگ‌های جنگی بازی می‌کند. ارتش انگلستان از خویش تصویر آزمانی می‌سازد. تصویر ثابت یک سرباز انگلیسی که نقطه نامعلومی را نشانه می‌رود.

16

ثروت‌های افسانه‌ای را ببینیم: در میان ستاره-گانی که در جام جهانی حضور دارند، این ده نفر بیش‌ترین درآمد را دارند؛ به این شرح: 1- لیونل مسی: 29.6 میلیون پوند در سال 2- کریستیان رونالدو: 27 میلیون پوند در سال 3- کاکا: 16.9

میلیون پوند در سال 4- تری هانری: (46) 16.1 میلیون پوند در سال 5- کارلوس توز: (47) 13.8 میلیون پوند در سال 6- فرانک لمپارد: 12.8 میلیون پوند در سال 7- ساموئل اتو: 12.4 میلیون پوند در سال 8- جان تری: 10 میلیون پوند در سال 9- استیون جرارد: (48) 9 میلیون پوند در سال 10- چاوی: 8.5 میلیون پوند در سال.

تصویر ثابت کریستیان رونالدو بر تابلوی تبلیغی نایک در یک میدان بزرگ در لیسبون.

17

روایت غلبه بر ترس را ببینیم: فیلم بلند به دنبال اریک، (49) به کارگردانی کن لوچ، (50) ماجرای زندگی یک نامهرسان انگلیسی در میان‌سال‌ها است. اریک بیشوپ (51) روزگار سختی را می‌گذراند. از همسر دومش، که هفت سال پیش از او جدا شده است: دو پسر خوانده دارد که زندگی‌های انگلوار را در خانه‌ی او می‌گذرانند. از همسر اولش نیز دختری دارد که مشغول تحصیل در دانشگاه است. نوه‌ای نیز دارد. همین نوه سبب می‌شود که پس از سال‌ها با زن اولش، لیلی، (52) ملاقات کند: دخترش از او می‌خواهد در ساعتی از روز از فرزند او نگهداری کند و بعد بچه را به لیلی تحویل دهد. اریک بیشوپ اما، شرم‌زده لیلی است؛ چه همان اوایل ازدواج او را ترک کرده است. در این بحبوحه یکی از پسرخوانده‌گان اریک بیشوپ نیز درگیر رابطه‌ای خطرناک با یک تبهکار جوان می‌شود: مجبور می‌شود هفت‌تیر او را در خانه پنهان کند.

اریک بیشوپ شیفته اریک کانتونا است که در فاصله سال‌های 1997 - 1992 یکی از ستاره-گان باشگاه منچستر یونایتد بوده است. روزی اریک کانتونا در خیال اریک بیشوپ ظاهر می‌شود؛ همان اریک کانتونای همیشه‌گی است: قوی، مغزور.

اریک کانتونا تلاش می‌کند جرنل، اعتماد به نفس، اطمینان به دیگری را به اریک بیشوپ باز گرداند. اریک بیشوپ تغییر می‌کند: پس از سال-ها با زن اولش سخن می‌گوید؛ به او توضیح می‌دهد که از ترس پدرش، که مخالف ازدواج او بوده است، مجبور شده است او را ترک کند. به سراغ تبه‌کاری می‌رود که پسرخوانده‌اش را تهدید کرده است. تلاش می‌کند هفت‌تیری را که پسرخوانده‌اش در خانه پنهان کرده است، به او پس دهد. تبهکاران سگی را به جان او می‌اندازند، از این صحنه فیلم می‌گیرند، فیلم را در سایت یوتیوب می‌گذارند.

سرانجام اریک بیشوپ و تعداد زیادی از دوستان‌اش با یک اتوبوس به سراغ تبهکاران می‌روند: از اتوبوس پیاده می‌شوند، نقاب اریک کانتونا بر صورت می‌زنند، وارد خانه تبهکاران می‌شوند، آن‌ها را غافل‌گیر می‌کنند، به آن‌ها رنگ می‌پاشند، اسباب خانه آن‌ها را با چوب-دستی خورد می‌کنند، از این صحنه‌ها فیلم می‌گیرند، تبهکاران را تهدید می‌کنند که در صورتی که مزاح خانوادگی اریک بیشوپ شوند، فیلم را در سایت یوتیوب خواهند گذاشت. آن‌گاه هفت‌تیر را با چکش خورد می‌کنند و پیروزمندانه از «عملیات کانتونا» باز می‌گردند.